

تاریخ کودکی کودکی مطلوب

■ مترجم: علیرضا کرمانی

بخشی از یک کتاب:

Corsaro, William A. (1997) - *Sociology of Childhood* (2Ed) - Pine Forge Press.

در این مقاله که فصلی از یک کتاب است، به بررسی چگونگی متأثر شدن کودکان و دوران کودکی، از تغییرات اخیر اجتماعی در خانواده‌ها و همچنین به تأمل درباره تنوع روزافزون خانواده‌ها، هم در جوامع توسعه یافته و هم در جوامع در حال توسعه، پرداخته شده و از آن‌جا که بیش‌تر کارهای انجام شده در خصوص خانواده‌ها، در بررسی فعالیت‌ها و مشارکت‌های کودکان توفیق نداشته‌اند، روی پژوهش‌هایی تمرکز شده است که به طور مستقیم به بررسی تجربیات کودکان خردسال، هم در خانواده‌های جوامع غربی و هم جوامع غیر غربی یا در حال توسعه پرداخته‌اند. ما در این مقاله، همچنین به بررسی این سؤال خواهیم پرداخت که تغییرات اجتماعی در جوامع غربی و جوامع در حال توسعه، چگونه بر دوران کودکی تأثیر می‌گذارند؟ ما به منظور کشف چگونگی متأثر شدن دوران کودکی کودکان، به وسیله تغییرات کلیدی اقتصادی و اجتماعی در خانواده، روی تجربیات عمومی کودکان به مثابه

یک گروه اجتماعی، تمرکز خواهیم کرد.

دیدگاه‌های تاریخی درباره دوران کودکی و کودکان

«در قرون وسطی هیچ تصویری از مفهوم دوران کودکی وجود نداشت؛ منظور این نیست که بگوییم کودکان فراموش شده بودند، کنار گذاشته شده و یا بی‌ارزش شمرده می‌شدند. مفهوم دوران کودکی نباید با احساس عاطفی درباره کودکان اشتباه گرفته شود. این مفهوم در ارتباط با یک نوع آگاهی در خصوص ماهیت خاص دوران کودکی است؛ ماهیت خاصی که بیانگر تمایز کودک از بزرگسال و حتی فرد نوبالغ است. در قرون وسطی این آگاهی وجود نداشت.» (فیلیپ آریس، قرن‌های کودکی ۱۹۶۲، ص ۱۲۸)

این نقل قول که بیانگر ادعای اصلی مطرح شده در گزارش فیلیپ آریس، در خصوص زندگی خانوادگی و مفهوم دوران کودکی است،



توجه تاریخ‌دانانی را جلب کرد که هم‌چون جامعه‌شناسان، مدت‌های طولانی کودکان را به فراموشی سپرده بودند. رویکرد آریس به تاریخ دوران کودکی، پیچیده و قدرتمند بود. او با برداشتی طولی از زمان، به ردیابی تغییرات درباره سازمان خانواده، کودکان و روابط سنی از قرون وسطی تا پایان قرن هجدهم می‌پردازد. اگر چه آریس هرگز ادعا نکرد که این مراحل اجتناب‌ناپذیر هستند، کتاب او خیلی زود سرمنشأ تئوری‌های تکاملی در خصوص خانواده و مفاهیم دوران کودکی شد (دمانوس ۱۹۷۴، ثورتی ۱۹۷۷، دستون ۱۹۷۷) و در مقابل، آتش بحث‌های داغ درباره اصالت تاریخی چنین ارزیابی‌هایی را نیز برافروخت.

اگر چه برخی از بحث‌های آریس، امروز غیر قابل قبول به نظر می‌رسد، هنوز هم کلیت کار او از اهمیت بسیار برای تاریخ دوران کودکی برخوردار است. مهم‌ترین نکته بحث او این است که دوران کودکی، یک سازه (برساخته) تاریخی است و این‌که مورخان باید کودکان و زندگی آن‌ها را جدی بگیرند. بر اساس چنین مباحثی است که تعداد روزافزونی از مورخان در صدد برآمده‌اند تا دیدگاه‌ها و سخنان کودکان را در

پژوهش‌هایی که دربارهٔ کودکان و دوران کودکی انجام می‌دهند، بگنجانند.

در این نوشته، مطابق آن‌چه در کتاب **لیندا پولوک** ارائه شد، به بررسی نظریهٔ **آریس**، دیدگاه‌های تکاملی مرتبط دیگر نظریه‌پردازان و مباحث روش‌شناسانه مطرح شده در خصوص کفایت مدارک و تفاسیر مطرح شده در این خصوص خواهیم پرداخت. بعد از این بحث، چند مثال از تاریخ جدید دوران کودکی که بیانگر چشم‌اندازهای کودکان و نوجوانان از قرون وسطی تا اوایل قرن بیستم است، ارائه می‌دهیم. اغلب مباحث رایج جامعه‌شناسی دوران کودکی، توجه ناچیزی به کودکان دوره‌های گذشته داشته‌اند. ما به منظور ارزیابی عمیق‌تر کارهای انجام شده در خصوص تاریخ دوران کودکی و به منظور قرار دادن مفهوم «بازتولید تفسیری» در متن تاریخی، از مشاهدات این گزارش‌ها فراتر خواهیم رفت.

کتاب «قرن‌های کودکی»

از نظر **آریس**، مفهوم «دوران کودکی» با یک آگاهی از ماهیت خاص دوران کودکی مرتبط است؛ ماهیت خاصی که تمایز بین کودکی و بزرگسالی را آشکار می‌سازد. مطابق نظر **آریس**، این آگاهی در قرون وسطی وجود نداشت. این بدین علت بود که کودکان به مجرد این‌که می‌توانستند بدون نیاز به مراقبت دائمی مادر یا دایه خود زندگی کنند، به جامعهٔ بزرگسالان تعلق می‌یافتند. مدارک **آریس** برای تأیید این ادعا، اساساً برگرفته از هنر قرون وسطی است. کودکان به طور کلی در نقاشی‌های قرون وسطی غایب بودند و در جایی هم تصویری که از آن‌ها ترسیم می‌شد، بیش‌تر مینیاتوری از بزرگسالان بودند. در این کتاب، **آریس** به نقاشی‌ها فقط اشاره می‌کند، ولی هیچ تصویری از این اشارات در کتاب آورده نشده است. **آریس**

در بررسی خود، متوجه یک تغییر تدریجی در تصاویر کودکان از قرن سیزدهم به بعد می‌شود. او در کتاب خود، به‌نوعی نقاشی به نام «پوتو» که مرتبط با تصاویر کودکان عربان است، اشاره می‌کند. این کودکان عربان که موجودات آسمانی نیمه مشرکی هستند، به عنوان کودکانی واقعی در نظر گرفته نمی‌شدند، بلکه به مثابه موتیف‌های (Motif) تزئینی نابه‌هنجاری در کنار خدایان بزرگی هم‌چون تبتان به شمار می‌رفتند. با وجود این، **آریس** معتقد بود که حضور گسترده تصاویر کودکان عربان (پوتی) در این دوره، به چیزی به مراتب عمیق‌تر از سرآغازی برای برهنگی کلاسیک مربوط می‌شود؛ چیزی که می‌توان آن را به یک جریان یا موج گسترده علاقه به دوران کودکی تعبیر کرد. (۱۹۶۲، ص ۴۴)

آریس معتقد است که این تشخیص اولیه و علاقه به دوران کودکی، سرانجام به دورهٔ اهمیت یافتن (codling) کودکان در تاریخ منتهی شد که شکل کامل آن در قرن شانزدهم، هنگامی که دوران کودکی به مثابه دوره‌ای از معصومیت و شیرینی در نظر گرفته شد، تحقق یافت.

«دورهٔ اخلاقی» (از قرن

۱۶ تا قرن ۱۸) تا حد

زیادی حاوی گرایش

منفی به دورهٔ مذکور

(دورهٔ اهمیت یافتن

کودکان)، خصوصاً از

جانب دانشمندان و

اخلاق‌گرایان آن زمان

بود

دمائوس معتقد است که در تغییر از بدرفتاری‌های وحشیانه در مورد کودکان در قرون وسطی، به مراقبت‌ها و پرورش انسانی‌تر کودکان در دورهٔ معاصر، می‌توان نوعی قاعده‌مندی (الگو) دید. او می‌گوید که هر چه شخص در تاریخ به عقب‌تر می‌رود، سطح مراقبت از کودکان پایین‌تر و احتمال کشته شدن آن‌ها بیش‌تر است

دربارهٔ اخلاقیات و آموزش، به زمینه‌ای تبدیل شد برای گسترش روان‌شناسی کودک که تأثیری شگفت‌انگیز روی مفاهیم دوران کودکی و تربیت کودک در دوره‌های معاصر داشته است. بنابراین، آریس به جریانی اشاره می‌کند که بیانگر پیشرفت از فقدان مفهومی به نام دوران کودکی، به دوره‌ای است که کودک اهمیت یافته و مورد نوازش قرار می‌گیرد و سپس پیدایش دورهٔ اخلاق‌گرایانه که در این زمان، دوران کودکی به مثابه زمانی برای منضبط و آماده کردن کودک برای بزرگسالی در نظر گرفته می‌شود. با وجود این، اشتباه است که اگر فکر کنیم این تکامل از نظر آریس اجتناب‌ناپذیر و یا حتی اتفاقی مثبت بوده است؛ اشتباهی که برخی از مفسرین کتاب او

در این دوره، کودکان به مثابه منبعی از سرگرمی یا روزنی به رهایی برای بزرگسالان و خصوصاً زنان، مورد ستایش قرار گرفته و اهمیت یافته‌اند. برای مثال، این قطعه از نامهٔ مادام دسوپین را که در سال ۱۹۷۲ به پسرش نوشته است، در نظر بگیرید: «من در حال خواندن داستان کشف ایالات متحده (Indies) توسط کریستف کلمب هستم؛ داستانی که مرا بسیار سرگرم کرده است. اما دخترت مرا از این هم بیش‌تر سرگرم می‌کند. من او را بسیار دوست دارم... او تصویر تو را نوازش می‌کند و این عمل را چنان جالب انجام می‌دهد که من مجبور می‌شوم بلافاصله او را ببوسم.» (آریس ۱۹۶۲، ص ۱۳۰)

«دورهٔ اخلاقی» (از قرن ۱۶ تا قرن ۱۸) تا حد زیادی حاوی گرایشی منفی به دورهٔ مذکور (دورهٔ اهمیت یافتن کودکان)، خصوصاً از جانب دانشمندان و اخلاق‌گرایان آن زمان بود. موتنتی، نویسنده فرانسوی، در این باره چنین نوشته است: «این شور و احساس برای نوازش کودکان تازه به دنیا آمده که نه دارای فعالیت ذهنی هستند و نه از نظر بدنی دارای چنان شکلی هستند که قابل دوست داشتن باشند، برای من غیر قابل تحمل است.» ذکر این نکته ضروری است که او نمی‌توانست ایدهٔ دوست داشتن کودکان، به خاطر سرگرمی خودمان، هم‌چون دوست داشتن میمون‌ها یا لذت بردن از بازی‌ها و حرکات بچه‌گانه آن‌ها را قبول کند (آریس ۱۹۶۲، ص ۱۳۰). این گرایش به وسیله دیگر اخلاق‌گرایانی که تأکید می‌کردند دوران کودکی، دوره‌ای از ناپختگی است و این‌که کودکان باید آموزش دیده و منضبط شوند، مورد پذیرش قرار گرفت و توسعه یافت.

آریس معتقد است که این نوشته‌های اولیه

پولاک معتقد است که با استفاده از منابع درجه اولتر، از قبیل خاطرات روزانه، زندگی‌نامه‌ها و گزارش‌های روزنامه‌ها درباره دادگاه‌های مربوط به سوءاستفاده از کودکان، می‌توان به ارائه تاریخی از دوران کودکی پرداخت

مرتکب آن شده‌اند.

از نظر آریس، دنیای جدید نگران مشکلات جسمی، اخلاقی و جنسی دوران کودکی است. مشکلاتی که سرمنشأ آن این شعار اخلاق‌گرایانه است که «به پدرها و مادران بگو که آن‌ها پاسداران معنویت‌اند. به ایشان بگو که آن‌ها قبل از این که در مقابل خدا مسئول باشند، مسئول روح و جسم کودکان‌شان هستند» (۱۹۶۲، صص ۴۱۲-۴۱۱). آریس از این مسئله شکایت می‌کند که دلسوزی‌های خانواده، کلیسا، اخلاق‌گرایان و مدیران، کودک را از آزادی‌هایی که تا قبل از این دوره در میان بزرگسالان از آن بهره‌مند بوده‌اند، محروم کرده است. این نوع تفکر ترکه چوب، سلول زندان و در یک کلمه، تنبیه‌هایی را برای کودکان به ارمغان آورده که معمولاً برای مجرمان پایین‌ترین سطوح جامعه در نظر گرفته می‌شوند. (ص ۴۱۳)

بر اساس این ادعاها، آریس معتقد است که

اوضاع برای کودکان بهتر نشده است. در واقع او جدایی روزافزون کودکان و بزرگسالان را به مثابه بخشی از تغییرات فرهنگی کلی‌تر می‌بیند که ناشی از جدایی‌های طبقاتی و نژادی است. او بیان می‌کند که جامعه قدیمی، انواع و اقسام روش‌های زندگی را در حداقل فضا متمرکز می‌کند و برای انجام چنین عملی، گروه‌های به شدت متفاوت طبقات اجتماعی مختلف را در هم می‌آمیزد (۱۹۶۲، ص ۴۱۵). از طرف دیگر، جامعه مدرن برای هر یک از روش‌های زندگی، فضایی محدود در اختیار فرد قرار می‌دهد؛ فضایی که در آن باید چارچوب‌ها رعایت گردد و هر فرد نمونه‌ای از یک الگوی قراردادی، یک نمونه آرمانی... باشد (ص ۴۱۵). اگر چه برخی پژوهشگران به مشکلات، ابهامات و تعمیم‌های بی حد و مرز در این کتاب اشاره کرده‌اند، اثر آریس سرمنشأ علایق بسیار به تاریخ دوران کودکی شده است. حتی شاید این اقبال، بیش‌تر به سبب تفاسیر و نتیجه‌گیری‌های متهورانه او باشد. تضادی که آریس در رفتار بزرگسالان تشخیص می‌دهد که با ادعای حمایت و آموزش اخلاقی، آزادی کودکان را نقض می‌کنند، به طور مستقیم مرتبط به برداشتی است که امروزه کودکان را به مثابه یک مسئله اجتماعی می‌بیند.

خانواده و دوران کودکی

آریس بحثی سازه‌گرایانه در خصوص تغییرات نهادی و تأثیرات آن‌ها بر مفاهیم دوران کودکی ارائه داد. او این تغییرات را به مثابه مراحل مختلف تاریخ منحصر به فرد اروپا در نظر گرفت؛ تغییراتی که شامل خصوصیات متغیر نهادهای آموزشی و خانواده بود. برای مثال، او به حرکتی (تغییری) اشاره می‌کند که طی آن، ابتدا خانواده‌های گسترده که دربرگیرنده بخش عظیمی از اجتماع

معتقد است که در تغییر از بدرفتاری‌های وحشیانه در مورد کودکان در قرون وسطی، به مراقبت‌ها و پرورش انسانی‌تر کودکان در دورهٔ معاصر، می‌توان نوعی قاعده‌مندی (الگو) دید. او می‌گوید که هر چه شخص در تاریخ به عقب‌تر می‌رود، سطح مراقبت از کودکان پایین‌تر و احتمال کشته شدن آن‌ها بیش‌تر است (گارنسی ۱۹۹۱، هاناوالت ۱۹۹۳، پولاک / ۱۹۸۳، شاهار ۱۹۹۱). شاید معروف‌ترین این بررسی‌ها، اثر لیندا پولاک باشد.

پولاک در کتابش تحت عنوان «کودکان فراموش شده»، به دقت (در بعضی مواقع با کوشش زیاد) برداشت‌های راجع به تاریخ دوران کودکی در کتاب آریس و خصوصاً تئوری‌های عالی‌تری از قبیل تئوری **دمائوس** را به چالش می‌کشد. او خصوصاً از دست دوم بودن مستندات و مدارک انتقاد می‌کند؛ برای مثال نقاشی‌ها، رساله‌های فلسفی و مذهبی، ادبیات اندرزگویانه و نامه‌هایی که در اکثر تحقیقات صورت گرفته در مورد تاریخ دوران کودکی، به آن‌ها اشاره شده است. **پولاک** معتقد است که با استفاده از منابع درجه اول‌تر، از قبیل خاطرات روزانه، زندگی‌نامه‌ها و گزارش‌های روزنامه‌ها دربارهٔ دادگاه‌های مربوط به سوءاستفاده از کودکان، می‌توان به ارائه تاریخی از دوران کودکی پرداخت. او در این زمینه، چند نکته را متذکر می‌شود. اول این‌که وقتی منابع درجه اول مورد استفاده قرار گیرند، تصویری مثبت‌تر از کودکان به دست خواهد آمد. دوم، بسیاری از کسانی که برای تکمیل منابع دست دوم، به استفاده از خاطرات روزانه پرداخته‌اند، این کار را به روشی گزینشی و روایی انجام داده‌اند؛ روشی که به نظر **پولاک**، به برداشتی انحرافی از چگونگی فکر و عمل کودکان در گذشته منجر می‌شود. برای مثال، او به بسیاری از ارجاعات

محیطی بود، به خانواده‌های هسته‌ای که تا حد چشمگیری از بقیه جامعه جداست، تبدیل شدند و سپس مدارس متکی بر طبقه‌بندی سنی که هم بر مفاهیم دوران کودکی و هم بر زندگی کودکان تأثیرات مهمی گذاشتند، ظهور می‌کنند. نظریه‌پردازان دیگر، بسی فراتر از این ایده‌ها حرکت کردند. آن‌ها تئوری‌هایی در مقیاس کلان در خصوص خانواده ارائه دادند (**دمائوس** ۱۹۷۴، **شورتز** ۱۹۷۷، **استن** ۱۹۷۷. هم‌چنین برای بررسی بیش‌تر، مراجعه کنید به **هندریک** ۲۰۰۰). بر اساس این نظریات، سیر تکاملی خانواده، کودکان و دوران کودکی دارای مراحل خاص، جهان‌شمول و در برخی موارد از پیش تعیین شده است.

برای مثال، **للوید دمائوس** (۱۹۴۷) به ارائه یک نظریه روان‌ژنی (psychogenic) در خصوص تاریخ می‌پردازد که بر اساس آن، تغییرات تاریخی در ذهنیات و رفتار کودکان، ناشی از تسری دادن نگرانی‌های شخصی و روان‌شناختی والدین، در کنش متقابل با کودکان‌شان است. **دمائوس**

باربارا هانا والت، بر
اساس اسناد به جا
مانده از دادگاه‌ها،
صورت جلسات
دادرسی، منابع ادبی
و کتاب‌های اندرزنامه،
به ارائه تصویری از
زندگی کودکان لندن،
در قرن‌های ۱۴ و ۱۵
می‌پردازد

هاناوالث در پایان هر یک از قسمت‌های کتاب «کودکان لندنی در قرون وسطی» (۱۹۹۳)، به ارائه داستان‌هایی ابداعی در خصوص کودکان واقعی می‌پردازد که بیانگر دیدگاه‌های اصلی او در آن بخش است

کودکان در طول قرن‌های قبل از دورهٔ روشنگری (قرن‌های ۱۸ و ۹۱) وجود دارد. علاوه بر این، پولاک دریافت که در ادوار گذشته، تقریباً تمام بچه‌ها مورد علاقهٔ بزرگسالان بوده‌اند. مراحل رشد بچه‌ها از پستان گرفتن و دندان در آوردن‌شان، باعث برانگیختن توجه و نگرانی نسبت به کودکان می‌شد و والدین در هنگام بیماری یا مرگ کودکان‌شان، دچار رنج و دل‌تنگی می‌شدند (۱۹۸۳، ص ۲۶۸). پولاک با ارائه برخی گزارش‌ها در خصوص تنبیه فیزیکی در مطالب خود، هرگز در صدد این نیست که نتیجه‌گیری کند که خاطرات روزانه و گزارش‌های روزنامه‌ها، در مورد سوءاستفاده از کودکان، به معنای آن نیست که بدرفتاری نسبت به کودکان رواج گسترده‌ای نداشته است و این که بخش عظیمی از جمعیت - احتمالاً اغلب والدین - کودکان‌شان را کتک نمی‌زدند (ص ۲۶۸). نکته آخر این که پولاک دریافت روابط کودک - بزرگسال، روابطی رسمی و یک‌طرفه نبوده است، کودکان با والدین‌شان روابط نزدیکی داشته و تحت تأثیر آن‌ها بوده‌اند

(references) در خاطرات سامونل سیوال، از اعضای فرقه پیوریتان‌ها، در خصوص تربیت (whipping) پسرش جوزف، به عنوان نمونه‌ای عملی از تحلیل گزینشی اشاره می‌کند. این کتاب در فاصلهٔ سال‌های ۱۶۷۳ تا ۱۷۲۹ نوشته، ولی در سال ۱۸۷۸ منتشر شده است. اگر چه بسیاری از گزارش‌ها، به گزارش سیوال در خصوص نحوهٔ تربیت کردن، به مثابه اثبات‌کنندهٔ روش خشونت‌آمیز تربیت کودکان در آن دوره تأکید می‌کنند، بعضی نیز بیان می‌دارند که اثر سیوال، گزارشی است که در آن، او از طریق خاطرات طولانی و مفصل خود، فقط به بیان تنبیه کردن فیزیکی پسرش می‌پردازد. هم‌چنین در تفسیر چنین گزارش‌هایی، باید متن اجتماعی و فرهنگی رویدادها نیز مد نظر قرار گیرد. مطابق آن چه پولاک بیان می‌کند: «کنش متقابل کودک - والدین یک فرآیند مستمر است، نه مجموعه‌ای از حوادث منفرد» (۱۹۸۳، ص ۶۶). در مورد نمونهٔ سیوال، باید توجه داشت که پدر پس از این که چندین بار به پسرش در مورد رفتار نامناسب در حین نماز و چند بار دیگر هم در خانه به صورت دوستانه تذکر می‌دهد، برای اصلاح او به تنبیه فیزیکی روی می‌آورد. تنبیه واقعی زمانی اجرا شد که پسر با یرتاب مقداری پول خرد فلزی به سمت خواهرش، باعث کبود شدن و بریده شدن پیشانی وی شد. (ص ۶۶)

پولاک با اذعان به لزوم بررسی دقیق و سیستماتیک، به تحلیل عمیق پانصد دفترچهٔ خاطرات، خود زندگی‌نامه و دیگر منابع مرتبط انگلیسی و آمریکایی پرداخت. او دریافت که شواهد کمی برای تأیید ادعای آریس، مبنی بر این که در تمام طول دوره‌های گذشته، کودکان مورد بی‌توجهی بوده‌اند یا تأیید نظریهٔ دمانوس در خصوص بدرفتاری و سوءاستفاده گسترده از

و نوجوانانی که به روش‌های خشونت‌آمیز و غیر انسانی تربیت شده‌اند... فهم این که روش‌های اعمال شده در تربیت آن‌ها، در چارچوب فرهنگ‌های‌شان بوده است، چه سودی دارد؟ (۱۹۹۴، ص ۴۶)

البته کار **پولاک**، به سبب دقت و کوشش عالمانه‌اش شایسته تقدیر است. تحلیل‌های عمیق وی از خاطرات روزانه، به او اجازه داده تا فراتر از احساسات بزرگسالان که خصوصیت کارهای سایر افراد تا قبل از آن است، پیش برود و صحنه را برای پژوهش‌های تاریخی بعدی در خصوص دوران کودکی آماده کند و از این طریق، پرتو تازه‌ای بر فعالیت‌های روزمره و ویژگی‌های فرهنگی واقعی کودکان افکنده شود.

تاریخ جدید دوران کودکی

تاریخ جدید دوران کودکی، همانند جامعه‌شناسی جدید دوران کودکی، به طور مستقیم روی کنش‌های جمعی کودکان با بزرگسالان و کودکان با همدیگر تمرکز می‌کند. برای این منظور، در صد معرفی یک نقص در جریان ثبت تاریخی حوادث برمی‌آید که مدت‌های مدید مورد غفلت بوده است. حتی در گزارش‌های افرادی نظیر **آریس**، **دمائوس** و **پولاک**، باز هم روی مفهوم‌های دوران کودکی از نظر بزرگسالان، احساسات آن‌ها نسبت به کودکان و روش‌های بزرگ کردن کودک از جانب آنان تأکید شده است. آن چه در آثار این افراد به آن توجهی نشده، ملاحظه کودکان و نوجوانان به مثابه کنشگران تأثیرگذار در جوامع گذشته است (**وست** و **پتريک**، ۱۹۹۲، ص ۱). این مطلب فراموش شده، همان چیزی است که تمام توجه تاریخ جدید دوران کودکی معطوف به آن است (**بینید فاس** ۲۰۰۲، **لوی راشمیت** ۱۹۹۷، **وست** و **پتريک** ۱۹۹۲).

و به همین ترتیب، والدین نیز تحت تأثیر کودکان‌شان قرار می‌گرفته‌اند. او بر اساس این یافته‌ها، کتاب خویش را با طرح این چالش برای مورخین به پایان می‌رساند: مورخین به جای تلاش در توضیح تغییرات مفروض در روابط کودک-والدین، می‌بایست به تأمل در این رابطه پردازند که چرا متغیر مراقبت والدینی تا این حد در مقابل تغییرات مقاوم است (ص ۲۷۱). متأسفانه **پولاک**، به شرح و بسط این ایده نپرداخته است. همان طور که یک بررسی انجام شده در مورد این اثر بیان می‌کند: «این کتاب به تخریب ادبیات استاندارد می‌پردازد، اما وظیفه بازسازی را به دیگران واگذار می‌کند.» **پولاک** هنگامی که می‌گوید جنبه‌های کیفی مراقبت از قبیل محافظت، دوست داشتن و جامعه‌پذیری اموری ضروری برای بقای انسانی هستند، تا حدی به تأیید (اثبات) مفهوم تداوم مراقبت والدینی می‌پردازد. او در تحلیل مطالبش (**Materials**)، اگرچه نه به طور کامل، شروع به بررسی این مفهوم می‌کند که مراقبت و جامعه‌پذیری کودکان، شرط لازم بقای فرهنگی، همیشه می‌بایست از طریق کنش‌های جمعی کودکان و بزرگسالان انجام شود. با وجود این، کاستی‌هایی در مدارک **پولاک** دیده می‌شود: خاطرات روزانه و خود زندگی‌نامه‌ها اساساً محدود به طبقات بالاتر باسواد است. بعید نیست نویسندگان این مطالب، به طور گزینشی مطالبی را که تصویری بدی از آن‌ها به نمایش می‌گذارند، حذف کرده باشند و ممکن است که برخی مطالب توسط دیگران ویرایش شده باشد. برخی پژوهشگران هم به سبب اغراق‌گویی **پولاک**، از وی انتقاد کرده‌اند. برای مثال، **هورن** در پاسخ به این ادعای **پولاک** که والدین همیشه بهترین کار را در چارچوب فرهنگ برای کودکان‌شان انجام داده‌اند (۱۹۸۳، ص ۶۴)، می‌گوید برای کودکان

آن چه در زیر می‌آید، تأملی در خصوص برخی از آثار این مورخین جدید دوران کودکی است.

«پرورش کودکان لندن در قرون وسطی»، اثر باربارا هاناوالد

باربارا هاناوالد، براساس اسناد به‌جا مانده از دادگاه‌ها، صورت جلسات دادرسی، منابع ادبی و کتاب‌های اندرزنامه، به ارائه تصویری از زندگی کودکان لندن، در قرن‌های ۱۴ و ۱۵ می‌پردازد. او بحث‌های خود در خصوص حقوق، رفتار و فعالیت‌های روزمره کودکان را بر اساس بررسی دقیق منابع مطرح می‌سازد. با وجود این، به گونه‌ای به بیان این واقعیات می‌پردازد که از نظر برخی افراد بسیار جسورانه است. هاناوالد در پایان هر یک از قسمت‌های کتاب «کودکان لندن در قرون وسطی» (۱۹۹۳)، به ارائه داستان‌هایی ابداعی در خصوص کودکان واقعی می‌پردازد که بیانگر دیدگاه‌های اصلی او در آن بخش است. در زیر برخی از موضوعات اصلی مورد مطالعه هاناوالد ارائه می‌شود.

طرز رفتار کودکان و کیفیت زندگی آنان:

هاناوالد بیان می‌کند که زندگی در قرن‌های ۱۴ و ۱۵ در لندن، برای کودکان و بزرگسالان مشکل بوده است. نرخ مرگ و میر در بین نوزادان و کودکان خردسال بالا بود و بیماری‌ها و حوادث، تلفات زیادی در پی داشت. با این حال، او خاطرنشان می‌کند که در آن دوره هنوز هم بازی، نقش مهمی به مراتب بیش‌تر از کار جدی در زندگی کودکان داشت (۱۹۹۳، ص ۶۶). او همچنین بیان می‌کند که غفلت یا سوءاستفاده از کودکان خردسال امری رایج بود. به علاوه، مرگ کودکان تأثیر چندانی بر نمی‌انگیخت و هیچ مفهومی از دوران کودکی، ورای دوره نوزادی وجود

نداشت. توضیح چند نکته در این‌جا روشن‌گر است. اول این که او خاطرنشان می‌کند که هیچ مدرک دادگاهی، بیانگر رها کردن گسترده یا نوزادکشی نیست و این که مدارک دادگاهی کلیسایی در شهر لندن، بیانگر وجود کم‌تر از یک مورد نوزادکشی در سال است (ص ۴۴). دوم، او می‌گوید منطقی است که تصور کنیم در آن دوره، کودکان بخش قابل توجهی از سال اول زندگی‌شان را در قنطاق و در گهواره می‌گذراندند، اما با توجه به محیط سرد و مرطوب [لندن]، قنطاق کردن کودکان مانع از سرماخوردگی و جست و خیز آن‌ها در محیط کثیف لندن یا رفتن به خیابان‌های خطرناک می‌شد. سوم، او مثال‌های زیادی می‌آورد تا نشان دهد که کودکان خردسال، به وضوح متفاوت از بزرگسالان در نظر گرفته می‌شدند و نیازمند رفتار متفاوتی بودند. برای مثال، در یک مورد دادگاهی، یک مادر از این موضوع شکایت کرد که یک مرد اشتباهاً دختر هفت ساله او را مطابق یک قرارداد هفت ساله، خدمتکار خود کرده است. رئیس دادگاه با تقاضای مادر موافقت کرد و کودک را به ملاحظه خردسالی کودک به مادرش برگرداند (ص ۶۶). هاناوالد به نمونه دیگری اشاره می‌کند که طی آن، همسایه‌ها به کمک کودکی آمدند که توسط بزرگسالان مورد ضرب و شتم قرار گرفته بود. این پسر بچه، وقتی یک آشپز و یک کارمند (clerk) راه را بر او بستند، در حال حمل آب، نزدیک یک مغازه بود. همسایه‌ها دخالت کردند، اما آشپز و کارمند گفتند که آن‌ها می‌توانند اگر دل‌شان بخواهد، پسر بچه را کتک بزنند. برای دفاع از پسر بچه (که او را نمی‌شناختند)، نزاعی در گرفت و آن دو مرد مورد ضرب و شتم قرار گرفتند. بعد از خاتمه نزاع، آن دو مرد زورگو اقامه دعوا کردند، ولی در جلب نظر دادگاه شکست خوردند. از دید همسایه‌ها و

تسخیر مناطق حاشیه‌ای در نیمه دوم قرن نوزدهم توسط آمریکایی‌های اروپایی‌تبار، اساساً با کار طاقت‌فرسای خانواده‌ها تکمیل شد. کودکان سهم زیادی در انجام وظایف اصلی تولید امرار معاش، هنگام آماده کردن مناطق جلگه‌ای وسیع داشتند

او در این داستان، به ماجرای یک پسر بچه هشت سال به نام ریچارد لی مازون می‌پردازد. ریچارد در راه برگشت به مدرسه، پس از صرف ناهار، به یک بازی لذت‌بخش و جسورانه - آویزان شدن با دست از یک میله که نوک آن از پل لندن بیرون زده بود - اقدام می‌کند. ریچارد از چرخش خود به دور میله مطمئن بود، اما هنگامی که خود را روی میله تاب می‌داد، ناگهان دست‌هایش می‌لغزد. وقتی در حال سقوط به رودخانه بود، او به درگاه سنت نیکلاس برای نجات جان‌ش دعا می‌کند و قول می‌دهد که بعد از این همیشه به حرف‌های والدینش گوش دهد. متأسفانه، کیف مدرسه‌اش او را به سمت پایین کشاند و پدر توماس ادعا کرد که یک نفر دیگر هم قربانی رودخانه شده است. (ص ۸۲)

مشارکت کودکان در جشن‌های عمومی و فرهنگ عامه:
علاوه بر بازی‌هایی که کودکان در بین خودشان

دادگاه، آشپز و کارمند مستحق کتکی بودند که به خاطر بدرفتاری با آن پسر بچه خورده بودند. (ص ۶۷)

سرانجام این که **هاناوالت**، مقادیر زیادی داده، در خصوص قوانین و رویه‌های مربوط به مراقبت از کودکان بی‌سرپرست ارائه می‌دهد. قوانین دادگاه کودکان یتیم را تحت نظارت خود می‌گرفتند، از مایملک آن‌ها محافظت می‌کردند و علیه هر گونه سوءاستفاده یا بدرفتاری از سوی والدین اقدام می‌کردند. در واقع، **هاناوالت** بیان می‌کند که قوانین لندن در قرون وسطی، بیش‌تر از دادگاه‌های امروزی ما ضامن امنیت کودکان بودند. (ص ۸۹)

بازی کودکان خردسال و جوانان:

هاناوالت متذکر می‌شود که بزرگسالان لندنی، می‌دانستند که کودکان نیاز به بازی دارند. کودکان «توپ بازی و گرگم به هوا بازی می‌کردند، مسابقه دو می‌دادند، با چوب حلقه می‌چرخاندند (pooh) و به تقلید مراسم بزرگسالانه از قبیل تاج‌گذاری‌ها، عشاء ربانی و ازدواج‌ها می‌پرداختند» (۱۹۹۳، ص ۷۸). متأسفانه بیش‌تر مدارک **هاناوالت** که برای تایید ادعاهایش در خصوص بازی‌های کودکان ارائه می‌دهد، برگرفته شده از مدارک دادگاهی یا دادرسی مربوط به ضرب و جرح‌ها و مرگ‌هاست. او مرگ یک پسر بچه را گزارش می‌کند که برای برداشتن توپی که حین بازی روی پشت بام افتاده بود، اقدام به رفتن روی پشت بام از طریق پنجره کرده بود. در یک مورد دیگر، پسر هفت ساله‌ای هنگام بازی روی قطعاتی از الوار، با دو نفر دیگر، یکی از قطعات روی پایش می‌افتد و پای راستش می‌شکند. **هاناوالت** با استفاده از یکی از داستان‌ها، داستان‌های ابداعی‌اش، به بیان گزارشی تکان‌دهنده از مورد سوم می‌پردازد.

اگر چه برخی از بحث‌های آریس، امروز غیر قابل قبول به نظر می‌رسد، هنوز هم کلیت کار او از اهمیت بسیار برای تاریخ دوران کودکی برخوردار است

سازمان‌دهی می‌کردند، در محیط‌های شهری بسیاری از شهرها از جمله لندن، رژه‌ها و نمایشاتی برگزار می‌شد که کودکان را به خود مشغول و قطعاً آن‌ها را سرگرم می‌کرد. برخی از جشن‌ها برای کودکان در نظر گرفته شده بود. قابل ذکرترین این مراسم، مراسم «عالی‌جنابان پسر» بود که مصادف با روز سنت نیکلاس است. نیکلاس به خاطر یک افسانه، دربارهٔ اتفاقی که در راه سفر دو پسر جوان برای تحصیل به آتن برای‌شان روی داد، در بین دانش‌آموزان جوان شخصیتی محبوب بود. یکی از پدران این دانش‌آموزان، به آن‌ها گفته بود که با توقف در شهر میرا، به ملاقات عالی‌جناب نیکلاس بروند. وقتی پسرها وارد میرا شدند، تصمیم گرفتند که شب را در یک قهوه‌خانه بگذرانند و روز بعد به ملاقات عالی‌جناب بروند. صاحب قهوه‌خانه، با ملاحظه ثروت (wealth) پسرها، آن‌ها را کشت و سپس قطعه قطعه‌شان کرد تا به عنوان گوشت خوک نمک‌سود شده بفروشد. خداوند این واقعه را به عالی‌جناب نیکلاس الهام کرد و او به سوی قهوه‌خانه شتافت. او صاحب قهوه‌خانه را مجازات کرد و از خدا خواست که پسرها را زنده کند. خداوند دعای او را مستجاب کرد و قطعات بدن آن‌ها از ظرف آب نمک بیرون

آمد و به هم چسبید. عالی‌جناب پسرها را روانه آتن کرد و آن‌ها یک عمر با خوشی زندگی کردند. (هاناوالت ۱۹۹۳، ص ۷۹)

هاناوالت درباره مراسم «عالی‌جناب پسر»، بیان می‌کند که... بهترین دانش‌آموز هر مدرسه، برای مقام اسقفی (عالی‌جناب) انتخاب می‌شود و بقیه پسرها روحانیون او را تشکیل می‌دهند. پسرها به منظور برگزاری مراسم مذهبی، وعظ، خطابه و خلع ید اسقف واقعی، زمام امور کلیسا را در دست می‌گیرند. مطابق آن‌چه هاناوالت می‌گوید: «این اتفاق یکی از حوادث تکان‌دهنده قرون وسطی بود. در این مراسم، پسرهایی که در تمام زندگی تحت کنترل به سر برده بودند، امکان می‌یافتند تا قدرت‌شان را اعمال کنند.» (۱۹۹۳، ص ۷۹). پسرها با شغل، انگشتی و صلیب، غرق در شکوه و جلال به راه می‌افتادند و روحانی آن‌ها کنار در منازل اشراف، برای اعانه، غذا و هدایا توقف می‌کرد. تعجبی ندارد که ریچارد لمازون، قیل از این‌که غرق شود، رو به آسمان کند و از خدا بخواهد که عالی‌جناب پسر باشد.

اهمیت پژوهش‌های هاناوالت

کار تاریخی هاناوالت در خصوص کودکان لندنی در قرون وسطی، به چند دلیل برای جامعه‌شناسی جدید دوران کودکی اهمیت دارد. اول این‌که این اثر، ادعای تحقیق قبلی [قرن‌های کودکی] را که مدعی بود که در قرون وسطی با کودکان به روشی غیر انسانی رفتار می‌شد و آن‌ها در حالی که فرصت چندانی برای برخورداری یا لذت بردن از دوران کودکی‌شان نداشتند، اجباراً در سنین پایین وارد جامعهٔ بزرگسال می‌شدند، به چالش می‌کشد. دوم این‌که توصیفات مفصل هاناوالت از تفریحات، بازی‌ها و درگیر شدن کودکان در آیین‌ها و مراسم

عمومی، نشان داد که کودکان از قرن چهاردهم، فرهنگ‌های گروه‌های همسال خاص خود را تولید و در آن‌ها مشارکت می‌کرده‌اند. نکته بسیار جالب در این میان، علاقه بسیار کودکان به سنت نیکلاس و لذت آشکار آن‌ها از مراسم عالی‌جنابان پسر بود. در فعالیت‌هایی نظیر آیین عالی‌جنابان پسر، کودکان بر اقتدار بزرگسالان فایق می‌آمدند و خودمختاری خود را در مراسمی بسیار عمومی جشن می‌گرفتند. به چالش کشیدن اقتدار بزرگسالانه، یکی از خصوصیات کلیدی فرهنگ‌های گروه‌های همسال کودکان در جوامع معاصر است. به طور کلی، این جنبه از کار پژوهشی **هانائوالث**، نشانگر ارزش جدی گرفتن کودکان، به مثابه عاملان فعال در فرهنگ‌های خاص خودشان است.

اساسی در روایت‌های برگرفته از پروژه ملی نویسندگان وجود دارد. اول این که چون دوسوم بردگان قدیمی که با ایشان گفت و گو شد، هشتاد ساله یا پیرتر بودند، این نگرانی وجود دارد که آن‌ها در به یاد آوردن خاطرات دور خود، چندان موفق نبوده باشند. مشکل دوم، به این سؤال مربوط می‌شود که «آیا عمر طولانی، بیش‌تر حاصل رفتار غیر معمولی خوب یا رفتار معمولی هم‌چون سایر بردگان است؟» (۱۹۸۵، ص ۱۷۴) هم‌چنین، در یادآوری خاطرات دوران کودکی (خصوصاً در مورد بهترین خاطرات برای اغلب برده‌ها)، ممکن است گرایشی نسبت به ترسیم تصاویر زیباتر وجود داشته باشد (خصوصاً هنگام مقایسه با خاطرات دوران بزرگسالی). بعید نیست که تعصبات، رویه‌ها و روش‌های احتمالی مصاحبه‌کنندگان سفید پوست حاکم جنوبی نیز در این میان بی‌تأثیر نبوده باشد. با این همه، **ویگینز** بیان می‌کند که روایت‌ها بیش‌تر از تأملات مفسران، نمایانگر حرف‌های واقعی کودکان هستند. آن‌چه در زیر می‌آید، نگاهی است به ماهیت کودکی در دوران بردگی که بر اساس این یادداشت‌ها بیان شده است.

مطابق آن‌چه **آلستون** بیان می‌کند: «کودکانی که در جوامع بردگان به دنیا می‌آمدند، به همان اندازه از اجتماعات آفریقایی اجدادشان متفاوت بودند که با اجتماعات صاحبان سفید پوست‌شان تفاوت داشتند. تجربیات آن‌ها از دوران کودکی، به وسیله یک خرده‌فرهنگ آفریقایی-آمریکایی شکل گرفته بود که تا زمان جنگ داخلی، قدمتی به اندازه ۴ تا ۶ نسل داشت و اعضای آن والدین و بزرگ‌ترهایی بودند که خودشان روی این زمین‌ها، در داخل خانواده‌ها و جوامع بردگان به دنیا آمده بودند.» (۱۹۹۲، ص ۲۰۸)

کودکان برده در جنوب قبل از جنگ داخلی
در سال‌های اخیر، در تعدادی از گزارش‌ها سعی شده است زندگی کودکان برده در ایالات متحده به تصویر کشیده شود. از جمله این مقالات، می‌توان به یک مقاله اشاره کرد که توسط **لیستر آیستون** (۱۹۹۲)، تحت عنوان «کودکان به مثابه chattle» به رشته تحریر درآمده و مقاله‌ای دیگر تحت عنوان «نقش کودکان در جوامع کشاورزی جنوب قدیم ۱۸۶۰ - ۱۸۲۰»، توسط **دیوید ویگینز** (۱۹۸۵) نوشته شده است. این نویسندگان، گزارش‌های خود را بر اساس گزارش‌ها، شهادت‌نامه‌ها، خودزندگی‌نامه‌ها و دفترچه‌های خاطرات تنظیم کرده‌اند. بخش اعظم این اطلاعات، از پروژه ملی نویسندگان (Federal writers project) که در آن مجموعه روایت‌های بردگان جمع‌آوری گردیده، گرفته شده است. همان‌طور که **ویگینز** متذکر می‌شود، با تمام این اوصاف، برخی مشکلات

کودکان «کاملترین و همه فن حریفترین کارگران مزارع این مناطق بودند»

می گرفته، نه انسانی. او بیان می کند که دلایل اقتصادی این کار، این بوده است که بسیاری از برده داران اعتقاد داشتند یک بلوغ آهسته (کند) در طول دوران کودکی، تضمین کننده حداکثر تولیدکنندگی در سال های بعد است؛ این که کار کردن در طول دوران کودکی، به تضعیف سلامتی جسمی در بزرگسالی می انجامد و وارد آوردن فشار به صورت تدریجی، فشار ضربه روحی رفتن به مزارع و مواجهه با شلاق را کم تر می کند (آلستون ۱۹۹۲، ص ۳۶۰. هم چنین گنووس ۱۹۷۴، صص ۴۵-۵۰). از کودکان برده در طول این دوره انتقالی [دوران کودکی]، خواسته می شد تا کارهایی نظیر آب آوردن، تهیه چوب، باغبانی کردن، تمیز کردن حیاط و غذا دادن به احشام را انجام دهند. مراقبت از کودکان خردسال نیز بخشی از وظایف کاری آنها بود. یکی از ابعاد جالب کار مراقبت دسته جمعی از کودکان که اساساً توسط خویشاوندان مسن تر و دیگر کودکان در اجتماع بردگان انجام می شد، شباهت عجیب آن به روش های مراقبت از کودک، در بسیاری از مناطق آفریقایی در زمان حاضر است. (مراجعه کنید به هارکنس و سوپر ۱۹۹۲)

فعالیت ها و بازی های کودکان در جوامع بردگان

زندگی روزمره کودکان، به انجام کارهای عادی و مراقبت از کودکان خردسال منحصر نبود. آنها مقداری وقت آزاد برای کشف دنیای اطراف و انجام بازی داشتند. به ویژه کودکان بزرگ تر، از استقلال قابل توجهی برخوردار بودند. پسرها و تا حدی دختران، از کشف های خود حین شکار و ماهی گیری با کودکان هم سن و سال در طول روز و کارهایی که به منظور تکمیل ذخیره غذای فصلی در طول شب با پدران انجام می دادند، لذت

یک برداشت از اجتماع، هم برای بردگان بزرگسال و هم فرزندان شان اهمیت محوری داشت. ویگینز می گوید که اعضای نواحی برده داری، خودشان را به مثابه «یک گروه خانوادگی» که تحت هر شرایطی می بایست کنار هم بمانند، در نظر می گرفتند. (۱۹۸۵، ص ۱۷۴)

بردگان مادر تا چند روز مانده به تولد فرزندان شان، در مزارع کار می کردند. به مادرانی که فرزند می زاییدند، یک مرخصی چند روزه یا حداکثر چند هفته ای داده می شد تا قبل از شرکت در برنامه کاری منظم، از طلوع تا غروب، این چند روز را نزد نوزادان خود بگذرانند. بعد از این مرخصی کوتاه مدت، مراقبت از نوزادان به بردگان زن مسن تر واگذار می شد. به مادران اجازه داده می شد تا هر روز برای شیردهی کودکان شان، زمانی کوتاه به خانه برگردند. هنگامی که کودکان به سن تاتی تاتی کردن می رسیدند (حدود دو سالگی)، مراقبت از آنها به خویشاوندان و کودکان دیگر در اجتماع بردگی سپرده می شد. این نوع از بچه بزرگ کردن (child rearing) اجتماعی، با پرستاری کودکان ۸ تا ۱۲ ساله از کودکان خردسال تر ادامه می یافت. (آلستون ۱۹۹۲، ص ۲۱۱)

ویگینز در گزارش خود، به الگوهای مشابه در خصوص بچه بزرگ کردن اجتماعی اشاره و آن را با الزامات کاری برای کودکان برده مرتبط می کند. کودکان برده تا حدود ۱۳ سالگی، مجبور به کار تمام وقت در مزارع نبودند. آلستون معتقد است که این تأخیر به دلایل اقتصادی صورت

می‌بردند. نه تنها شکار و ماهی‌گیری لذت‌بخش بود، بلکه این کارها به دلیل کمکی که به معیشت خانواده می‌کرد، به کودکان احساسی از ارزشمند بودن می‌بخشید. شاید نکته مهم‌تر در این زمینه، آن باشد که چنین فعالیت‌هایی امکان کنش متقابل محدود را فراهم می‌آورد و رابطه بین پدران و کودکان آن‌ها را تقویت می‌کرد.

کودکان برده، هم مشغول بازی‌های سنتی می‌شدند و هم بازی‌هایی که خودشان اختراع می‌کردند. آن‌ها خصوصاً جذب بازی‌های نمایشی، نوعی بازی که **هاناوالت** در پژوهشش در باره کودکان لندن در قرون وسطی، به توضیح آن پرداخته، می‌شدند. هم **ویگینز** و هم **آلستون** قبول دارند که در این دوره، کودکان برده با انجام بازی‌های نمایشی، سعی در تسکین نگرانی‌ها و هراس‌های خود داشتند. این کودکان به تقلید وقایع اجتماعی چون خدمات کلیسایی، مراسم ختم و حراج علاقه‌مند بودند (**آلستون** ۱۹۹۲، ص ۲۲۵). یک برده قدیمی تگزاسی، به توصیف بازی حراج کردن می‌پردازد که طی آن یک کودک می‌بایست مجری حراج می‌شد و به اجرای نمایشی فروش برده می‌پرداخت. این واقعیت که کودکان برده، به زودی درمی‌یافتند که خود آن‌ها نیز ممکن است فروخته و از خانواده‌های‌شان جدا شوند، به طور قطع بیانگر قدرت چنین بازی‌هایی برای کنار آمدن با ترس‌ها و نگرانی‌هاست. در یک بازی دیگر به نام «پنهان کردن سوئیچ»، تعدادی از کودکان به جست‌وجوی سوئیچی می‌پردازند که کودک دیگری آن را پنهان کرده است. کودکی که سوئیچ را پیدا می‌کرد، کودکان دیگر را دنبال می‌کرد تا به آن‌ها ضربه‌ای بزند. ارتباط این نوع بازی، با رفتار وحشیانه بزرگسالان، در بسیاری از مناطق برده‌نشین بدیهی به نظر می‌رسد. کودکان برده به بازی‌های سازمان‌یافته دیگری از قبیل

پردیدن از روی طناب و انواع مختلفی از بازی‌های «دنبال کسی گذاشتن» نیز روی می‌آوردند. با این همه، **ویگینز** به عدم وجود بازی‌هایی اشاره می‌کند که مستلزم حذف بازیگران بود: «حتی بازی‌های مختلف جا خالی دادن و گرگم به هوا که کودکان به انجام آن‌ها مبادرت می‌کردند، از نظر ساختاری چنان طراحی می‌شد که مستلزم حذف هیچ یک از شرکت‌کنندگان نباشد» (۱۹۸۵، ص ۱۸۱). **ویگینز** این یافته را به هراس واقعی کودکان از امکان فروخته شدن یا به اجاره داده شدن اعضای خانواده‌های آن‌ها (و حتی خودشان) مرتبط می‌داند. (ص ۱۸۱)

اگرچه کودکان برده در اغلب مواقع با کودکان سفید مزرعه همکاری و بازی می‌کردند، اغلب «یک نظام کاستی در «دنیای بازی» کودکان برده و کودکان سفید، درست همانند آنچه بر روابط افراد مزرعه حاکم بود، به کار می‌افتاد» (**ویگینز** ۱۹۸۵، ص ۱۸۴). اطلاعات مصاحبه‌ای برگرفته از پروژه ملی نویسندگان، نشان می‌دهد که کودکان سفید پوست، اغلب در بازی‌های‌شان با کودکان برده، نقش ارباب مزرعه یا سرپرست کارگران را به عهده داشتند. با وجود این، کودکان برده در بازی‌های‌شان با همبازی‌های سفید پوست منفعل نبودند. آن‌ها اغلب از مطرح بودن در بین کودکان مزرعه و خصوصاً از پیروز شدن بر آن‌ها در بازی‌های کلامی و رقابت‌های فیزیکی، بسیار احساس غرور می‌کردند. در واقع **ویگینز** گزارش می‌کند که اغلب کودکان برده، هم از نظر اخلاقی و هم از نظر جسمی، نسبت به کودکان سفید پوست احساس برتری می‌کردند. **فلیکس هی‌وود**، از اهالی تگزاس، به خاطر می‌آورد که «ما قوی‌تر بودیم و می‌دانستیم که چگونه بازی کنیم. در حالی که کودکان سفید پوست این طور نبودند.» (**ویگینز**

(۱۹۸۵، ص ۱۸۵)

کودکان برده و جامعه‌شناسی جدید دوران کودکی

کار آلستون و ویگینز، به درک ما از زندگی خانواده‌ها و کودکان در وضعیت بردگی، کمک فراوانی می‌کند. این اثر در برگیرنده نقش‌های عمده‌ای است که کودکان در ساختن و حفظ پیوندهای مستحکم اجتماعی، در اجتماعات بردگان، تحت شرایط فوق‌العاده دشوار به عهده داشتند. در این میان، کمک‌های کودکان بزرگ‌تر در مراقبت از اجتماعی کردن کودکان خردسال‌تر، پدیده‌ای که با روش‌های مراقبت از کودک در جوامع معاصر آفریقایی بسیار مشابهت دارد، از اهمیت خاصی برخوردار بود. این مطالعات تاریخی، پرتوهایی بر این مسئله می‌افکنند که چگونه بازی‌ها و تفریحات کودکان، با ایجاد عرصه‌های امن، به کودکان کمک می‌کنند تا بر نگرانی‌ها و هراس‌هایی فایق آیند که مواجهه مستقیم با آن‌ها می‌تواند فوق‌العاده مشکل باشد. بسیاری از رویه‌ها در فرهنگ گروه‌های همسال کودکان در جوامع معاصر، همین کارکردها را دارند. به طور کلی، همان‌طور که در کار هاناوالت مشاهده کردیم، دریافتیم که بررسی علمی (مستند سازی) فعالیت‌ها و زندگی کودکان در گذشته، به فهم ما از تاریخ و از کودکان در جوامع امروزی، کمک بسیار می‌کند.

فاتحان و مهاجران آمریکایی کودکان در آستانه قرن بیستم

اخیراً پژوهشی تاریخی از دیدگاه کودکان و جوانان، در خصوص بررسی دنیاهای هیجان‌انگیز، پر مخاطره و به سرعت در حال تغییر جوامع حاشیه‌ای آمریکا در پایان قرن ۱۹ و شهرهای

کودکان روزنامه‌فروش آن قدر قدرتمند شدند که برای خودشان اتحادیه درست کردند و در سال ۱۸۹۹، علیه عمده‌ترین ناشران نیویورکی، یعنی ژوزف پولیتزر و ویلیام راندولف هرتس، در اعتراض به افزایش قیمت روزنامه‌ها، دست به اعتصاب زدند

آمریکایی در ابتدای قرن بیستم، انجام شده است. **الیور وست** (۱۹۹۲)، به توصیف زندگی کودکانی می‌پردازد که با خانواده‌های‌شان در سال‌های بین ۱۸۸۰ تا آغاز قرن بیستم، به سمت دشت‌های گسترده (نبراسکا، کانزاس، داکوتا و اوکلاهما) مهاجرت کردند و در این دشت‌ها ساکن شدند. او در این اثر، برای بیان داستان‌های کودکان، اساساً بر دفترچه‌های خاطرات روزانه متکی است، اما از مصاحبه‌ها، خود زندگی‌نامه‌ها و خاطرات مکتوب، در خصوص گستره وسیعی از تجربیات هم به خوبی استفاده می‌کند. پژوهش **دیوید ناساو** (۱۹۸۵)، دربرگیرنده دورانی است که شروع آن اواخر سال‌های دهه ۱۸۹۰ و پایان آن حدود سال‌های ۱۹۲۰ است. او در این کار، روی زندگی کودکان در شهرهای سراسر آمریکا، با توجهی خاص به نقاط شهری مناطق شمالی، تمرکز می‌کند. کودکانی که **ناساو** به بررسی آن‌ها

طاقت‌فرسای خانواده‌ها تکمیل شد. کودکان سهم زیادی در انجام وظایف اصلی تولید (شخم زدن و کاشتن زمین، مراقبت و جمع‌آوری غلات)، امرارمعاش (تهیه غذا و پوشاک و تأمین نیازهای روزمره)، هنگام آماده کردن مناطق جلگه‌ای وسیع داشتند. در واقع **وست** بیان می‌کند که کودکان «به طور کلی در گستره وسیع‌تری از وظایف کاری، در قیاس با مادران و پدران‌شان به کار گرفته می‌شدند». بر این اساس، کودکان «کامل‌ترین و همه فن حریف‌ترین کارگران مزارع این مناطق بودند» (۱۹۹۲، ص ۳۰). اگر چه کار طاقت‌فرسای شکستن کلوخ‌های محکم را معمولاً مردان انجام می‌دادند، کودکان نیز به روش‌های گوناگون، درگیر دیگر مراحل تولید می‌شدند. مطابق آن‌چه **وست** بیان می‌کند، وقوع انقلاب در تکنولوژی کشاورزی در این دوره، به کودکان امکان داد که به انجام برخی کارها بپردازند که قبلاً در ید مردان بود.

سپران و دختران هشت ساله، مزارع را در فصل بهار شخم می‌زدند. **وست** از شخصی به نام پرسی ابوت یاد می‌کند که در خردسالی، شاهد مردان کاملی بوده که در شخم زدن به سبک قدیمی در سرزمین مادری‌اش، انگلیس، مشقت‌های زیادی می‌کشیدند. در حالی که خودش با استفاده از سبک‌های جدید شخم زدن، چندین هکتار زمین را در مزارع خانوادگی‌اش، در کانزاس شخم می‌زده است. (۱۹۹۲، ص ۲۸)

زمانی که مزارع شخم زده و غلات کاشته می‌شدند، کودکان مسئول نگهداری از آن‌ها می‌شدند. آن‌ها به جای یک مترسک زنده کار می‌کردند؛ ساعت‌ها در طول روز در مزارع گشت می‌زدند، گله‌های گاو و اسب‌ها را دور می‌کردند و پرندگان را که بیم آن می‌رفت غذای آینده خانواده را بخورند، کیش می‌دادند (**وست**

پیدایش یک نسل جدید از کودکان روزنامه فروش، محصول رونق و رشد تیراژ روزنامه‌های بعدازظهر است که پایه‌های آن در دهه‌های ۱۸۸۰ و ۱۸۹۰ گذاشته شد، ولی در جریان جنگ اسپانیا- آمریکا رشد سریع آن شروع شد

می‌پردازد، اغلب از گروه‌های سنی قبل از بلوغ، متعلق به قشرهای پایین طبقه کارگر، قومیت‌های مختلف از قبیل ایرلندی، ایتالیایی و مهاجران تازه وارد به ایالات متحده‌اند. اگر چه منابع اطلاعاتی او اساساً متشکل از گزارش‌های مفصلی است که توسط فعالان اجتماعی مسائل حوزه کودکان، در خصوص فعالیت‌های کاری کودکان تهیه شده، او برای تکمیل و گسترش تغییرهایش، از منابع دست دومی هم چون زندگی‌نامه‌ها و داستان‌ها نیز استفاده می‌کند. این دو پژوهش، بیانگر نقش مهمی هستند که کودکان در حیات اقتصادی خانواده‌های‌شان ایفا می‌کردند. این نویسندگان با تبدیل شدن این کودکان به اولین نسلی که در یک دنیای جدید بزرگ شدند، به بیان اهمیت استقلال کودکان و روحیه پیشگامی آن‌ها پرداختند.

سهم کودکان در تولید خانوادگی و اجتماعی
تسخیر مناطق حاشیه‌ای در نیمه دوم قرن نوزدهم، توسط آمریکایی‌های اروپایی‌تبار، اساساً با کار

۱۹۹۲، ص ۹۲). نکته آخر این که کودکان در هنگام برداشت محصول نیز نقش مهمی به عهده داشتند؛ نقش‌هایی که با ورود روش‌های جدید، بیش‌تر و متنوع‌تر هم می‌شد. برای مثال، با ورود خرمن‌کوب‌هایی که توسط اسب‌ها کشیده می‌شدند، در حالی که یکی از برادرها دسته‌های گندم را زیر دستگاه خرمن‌کوب می‌انداخت و دیگری مواظب بود تا پوشال‌ها در بین چرخ‌دنده‌ها گیر نکنند، یک دختر بچه نیز می‌توانست اسب‌ها را روی خرمن بچرخاند. (ص ۲۹)

کمک کودکان به امرار معاش خانواده‌ها، احتمالاً حتی از کار آن‌ها در تولید کشاورزی هم اهمیت بیش‌تری داشته است. دخترها و پسرها در آماده‌سازی و مراقبت از باغ‌ها کمک می‌کردند. با وجود این، دخترها اغلب در کارهای خانگی (آشپزی، نظافت و نظایر آن) و پسرها به طور عمده در کارهای مزرعه (مراقبت از گاو‌ها، خشک کردن علوفه و نظایر آن) کمک می‌کردند. هم پسرها و هم دخترها با جمع‌آوری گیاهان وحشی، میوه‌ها و توت خشک و شکار و ماهی‌گیری، ذخیره غذایی خانواده‌ها را کامل می‌کردند. مطابق نظر **وست**، بزرگسالان وقت چندانی برای شکار نداشتند، اما کودکان ۷ تا ۸ ساله، سر راه حیواناتی نظیر بزکوهی، راکون‌ها، اردک‌ها، غازها، آهوهای کوهی، مرغان چمنزار، گلومیش، خوک‌های وحشی و بیش‌تر از همه خرگوش‌ها کمین و آن‌ها را شکار می‌کردند (۱۹۹۲، ص ۳۰). کودکان مناطق سرحدی نیز همانند کودکان برده که قبلاً به بحث درباره آن‌ها پرداختیم، به سبب کمکی که به خانواده‌ها می‌کردند، احساس استقلال و غرور می‌کردند.

کودکان شهری طبقه کارگر، همانند کودکانی که در مناطق دورافتاده سرحدی زندگی می‌کردند، به روش‌های گوناگون، از نظر اقتصادی کمک

احوال خانواده‌های‌شان بودند. در ابتدای قرن بیستم، اغلب کودکان طبقه کارگر و طبقات پایین‌تر شهرهای آمریکایی، با وضع قانون ممنوعیت کار تمام وقت کودکان، روانه مدرسه‌ها شدند. با وجود این، این کودکان همچنان به کار در داخل و خارج از خانه در بیش‌تر ساعات‌های خارج از مدرسه ادامه می‌دادند. کودکان شهری نیز همانند کودکان مزارع، کارهای متنوعی انجام می‌دادند. برخی از این کارها، معادل‌های شهری کارهای کودکان دشت‌ها بود. علاوه بر کارهایی نظیر جمع‌آوری علف برای حیوانات (در این مورد جمع‌آوری میوه‌ها و سبزی‌های دور ریخته و فاسد شده و نان کهنه و زباله‌های نانوائی)، کودکان شهری هم‌چنین به انجام کارهایی نظیر نظافت حیاط خلوت خانه‌ها، کوجه‌های **باریک**، **construction train yards** و خصوصاً نخاله‌های شهری در ازای هر چیز ارزشمندی هم‌چون پارچه‌های کهنه، اسباب و اثاثیه و بشقاب‌های مستعمل، بطری‌ها، **tires**، قطعات چوب، فلز و زغال مبادرت می‌کردند. در نگاه اول، به نظر می‌رسد که لذت انجام کارهایی چون نظافت، جمع‌آوری لوازم کهنه و دست دوم در داخل شهر، در مقایسه با کارهایی نظیر جمع‌آوری میوه خشک، شکار و ماهی‌گیری که توسط کودکان مناطق دورافتاده سرحدی انجام می‌شد، بسیار کم‌تر باشد. با این همه، مطابق آن‌چه **ناساو** بیان می‌کند، کودکان با انجام کارهایی مثل نظافت در خیابان‌ها و محل‌های جمع‌آوری نخاله‌های شهری، احساس استقلال می‌کردند. او از عکاسی به نام **لویسی هاین** یاد می‌کند که این محل‌ها (خصوصاً جاهایی که در آن مواد زاید فاسد نشدنی انبار شده بود) را مشاهده کرده بود. **هاین** بیان می‌کند که چون هیچ بزرگسالی به جز کارگران دوره‌گرد، در این مکان‌ها تردد نمی‌کرد و آن‌ها نیز مزاحمتی

خرید. (ناساو ۱۹۸۵، ص ۱۰۵)

با تمام این اوصاف، کارهای خانگی محدود به این موارد نبود. بسیاری از خانواده‌ها به منظور انجام کارهای مراقبتی و انجام امور منزل (معمولاً برای امور دوخت و دوز و تهیه مایحتاج زندگی)، از شاگردهای تمام وقت یا قراردادی استفاده می‌کردند. این کار به وسیله مادران انجام می‌شد، ولی همیشه با کمک دختران. دختران هفت ساله، علاوه بر کمک به انجام تمامی این امور خانگی ضروری، وظایف اصلی خویش را به مثابه «مادران کوچک» نیز تمرین می‌کردند (ناساو ۱۹۸۵، صص ۱۰۱ - ۱۱۴). این دختران اغلب هنگامی که شخصی از خویشاوندان، قصد انجام سایر امور منزل نظیر خرید می‌کرد، در قبال خویشاوندان خردسال‌تر مسئولیت کامل می‌پذیرفتند. **ناساو** بیان می‌کند که در بسیاری از خانواده‌های طبقه کارگر، نوزادان و کودکان کوچک اساساً به وسیله دختران بزرگ‌تر، بزرگ می‌شدند. (ص ۱۰۷)

خلاف مناطق دورافتاده سرحدی که در آن‌جا تکنولوژی، به گسترش نقش کودکان در تولید و درآمد خانگی منجر شد، در شهرهای آمریکایی در اوایل قرن بیستم، تغییر تکنولوژی، صنعتی شدن و افزایش شهرنشینی، به طور مداوم به خلق و حذف کارهای پاره‌وقت خارج از منزل برای کودکان می‌انجامید (ناساو ۱۹۸۵، صص ۳۹-۴۷). در اوایل این دوره، اموری مثل داد و ستد و خریده‌فروشی، توسط کودکان طبقه کارگر، کاری کاملاً رایج بود. کودکان به دنبال و نیازمند کار پاره‌وقت بودند و مغازه داران و مالکان فروشگاه‌های زنجیره‌ای هم به کودکان برای اجرای فرامین، رساندن پیام‌ها و ارائه کالاها نیازمند بودند...

کودکان به همان سرعتی که از این کارها کنار گذاشته شدند، کارهای دیگری پیدا کردند. بسیاری از کارها با رشد سریع شهرنشینی ایجاد

برای کودکان نداشتند، کودکان می‌توانستند کاری را که دوست داشتند، انجام دهند: بازیافت زباله‌ها (run and cash). جست‌وجو برای زیورآلات، سنگ‌سازی، روشن کردن آتش یا پرتاب سنگ به بطری‌ها، بدون این که خشم صاحبان این اموال یا پلیس را برانگیزند. (ناسا ۱۹۸۵، ص ۹۳)

با وجود این که دخترها درگیر کارهای نظافت و دیگر انواع کارها بودند، ولی وظایف اصلی کاری آن‌ها طوری بود که مجبور بودند در خانه یا نزدیک آن بمانند. از آن‌جا که در آن زمان خانه‌ها فاقد تسهیلات و وسایل زندگی راحت جدید بود، وظایف کاری دخترها بسیار متنوع و بسیار سخت بود. انجام امور خانگی، مستلزم ساعت‌ها کار و اقدامات مختلف بود: شست‌وشوی رخت‌ها از ابتدا تا پایان، می‌بایست با دست انجام می‌شد؛ لباس‌ها دسته‌بندی می‌شدند، در آب خیس می‌خوردند، در تشت چنگ زده می‌شدند، آب‌کشی و سپس در آب جوشانده می‌شدند، دوباره چنگ زده و چلانده می‌شدند، آهار زده می‌شدند، برای خشک شدن پهن می‌شدند، با اتوهای داغ شده روی اجاق اتو زده می‌شدند، تا می‌شدند و سر جای خود گذاشته می‌شدند. آشپزی تنها به تهیه و پختن غذا خلاصه نمی‌شد، بلکه شامل انجام کارهایی چون آوردن زغال برای آتش، کپه کردن خاکستر بعد از پختن غذا و تمیز نگه داشتن اجاق فلزی و محافظت آن از زنگ‌زدگی می‌شد. با پاک کردن در و دیوار منزل از دوده بخاری، چرک و خاکستر به جا مانده از اجاق‌های زغال‌سوز، لامپ‌های نفت‌سوز و گازی، نظافت تبدیل به کاری سخت می‌شد. خرید منزل می‌بایست روزانه و از مغازه‌های مختلف انجام می‌شد. یخچالی برای نگهداری غذاهایی که روزهای قبل خریده شده بود، وجود نداشت و هم‌چنین سوپر مارکت‌هایی که بتوان همه لوازم مورد نیاز را در یک مرحله

می‌شد. با گسترش خیابان‌های ماشین‌رو شهری، کار کارگران یقه سفید، خواهان بیش‌تری می‌یافت. بسیاری از کودکان علاقه‌مند بودند که برای خرده‌فروشان کارهای مختلفی انجام دهند. کودکان دیگر به صورت خودجوش و بدون معارضه با رؤسا و سرپرست‌ها، به صورت پاره‌وقت، قدم در راه سرمایه‌داری گذاشتند. **ناساو** به این کودکان، به عنوان «مبارزان کوچکی» اشاره می‌کند که به کارهایی نظیر فروشندگی شیرینی، چسب، میوه، گل و تقریباً هر چیزی که مشتریان بزرگسالان را می‌خریدند، می‌پرداختند. بسیاری از بزرگسالان در خیابان‌های شهرهای بزرگ - مردان کار و کسب در راه رفتن یا برگشتن از کار و صاحبان مرفه فروشگاه‌های زنجیره‌ای بزرگ - از بزرگسالان طبقه کارگر و مهاجران هم‌محل‌های کودکان، بسیار متفاوت بودند. شاید مشهورترین دسته از «مبارزان کوچک»، کودکان روزنامه فروش بودند؛ دسته‌ای که ظهور



و افول آن‌ها در پژوهش مورد بررسی بعد، توضیح داده شده است.

کودکان روزنامه فروش

دیوید ناساو (۱۹۸۵) بیان می‌کند که پیدایش یک نسل جدید از کودکان روزنامه فروش، محصول رونق و رشد تیراژ روزنامه‌های بعدازظهر است که پایه‌های آن در دهه‌های ۱۸۸۰ و ۱۸۹۰ گذاشته شد، ولی در جریان جنگ اسپانیا - آمریکا رشد سریع آن شروع شد. روزنامه‌های صبح که نقطه‌ٔ اتکای اصلی صنعت بودند، در آغاز قرن بیستم، تحت‌الشعاع روزنامه‌های چاپ بعدازظهر قرار گرفتند. تا سال ۱۹۰۰، تیراژ روزنامه‌های بعدازظهر که در راه برگشت از کار به خانه خریده می‌شدند، به سه برابر روزنامه‌های صبح رسید (صص ۶۳-۶۲). به دلیل چنین رشدی در تقاضا و این واقعیت که بیش‌تر مشتری‌ها بودند که به سمت روزنامه‌ها می‌رفتند نه برعکس، روزنامه فروشان قرن بیستم توانستند چیزی را که قبلاً شغلی تمام وقت بود، به شغلی پاره وقت تبدیل کنند؛ چیزی که با ساعات کاری بعد از مدرسه بچه‌ها بسیار جور بود.

کودکان روزنامه فروش، روزنامه‌ها را از مدیران توزیع (Circulation Managers) ناشران مختلف می‌خریدند و به عنوان پیمانکاران مستقل کار می‌کردند. بنابراین، آن‌ها در «تنظیم برنامه‌های خود، تثبیت سرعت کارشان و انتخاب مکان و زمان کار» دارای استقلال بودند (ص ۶۷). در واقع، **ناساو** معتقد است که «آن‌ها در کار، نسبت به مدرسه و خانه استقلال بیش‌تری تجربه می‌کردند» (ص ۶۷). با وجود این، **ناساو** ناچار می‌شود اعتراف کند که کودکان روزنامه فروش، مجبور بودند برای این که سودی نصیب‌شان شود، تمام روزنامه‌هایی را که گرفته بودند، به فروش

کودکان روزنامه‌فروش، آن‌چنان در کارشان موفق بودند که مورد توجه بسیار واقع می‌شدند و اغلب ناشران روزنامه‌ها، به تملق آن‌ها می‌پرداختند. در واقع، کودکان روزنامه‌فروش آن‌قدر قدرتمند شدند که برای خودشان اتحادیه درست کردند و در سال ۱۸۹۹، علیه عمده‌ترین ناشران نیویورکی، یعنی **ژوزف پولیتزر** و **ویلیام راندولف هرتس**، در اعتراض به افزایش قیمت روزنامه‌ها، دست به اعتصاب زدند. ناشران، ابتدا اعتصاب را جدی نگرفتند، اما زمانی که کودکان روزنامه‌فروش منسجم شدند و حمایت عموم را به خود جلب کردند، ناشران از در مصالحه با آن‌ها درآمدند. مطابق آنچه **ناساو** بیان می‌کند، کودکان روزنامه‌فروش با اتحادیه‌ای کردن فعالیت‌ها و اعتصاب برای محافظت از حقوق خود، دقیقاً همانند آن‌چه از کارگران آمریکایی هنگام رفتار ناعادلانه انتظار می‌رفت، رفتار می‌کردند (۱۹۸۵، ص ۱۸). بنابراین، کودکان نقشی فعال و عمده در جامعه‌پذیری خود، به منظور آمادگی برای ورود به دنیای بزرگسالانه که در آستانه ورود به آن بودند، بازی می‌کردند.

برسانند. توزیع‌کنندگان بزرگسال هیچ ترحمی نسبت به کودکانی که نمی‌توانستند وظیفه‌شان را انجام دهند، نداشتند. پسرها (و برخی دخترها) مجبور بودند برای این‌که به عضویت چرخه توزیع روزنامه درآیند، مبلغی پول به عنوان سرمایه‌گذاری (stake) با خود بیاورند و اغلب این پول را از والدین، خویشاوندان و یا دوستان خود قرض می‌کردند. سود حاصل از فروش اولین دسته روزنامه، برای تداوم کار و در اغلب موارد، شروع یک شغل سودآور به عنوان یک روزنامه‌فروش، مورد استفاده قرار می‌گرفت. برای این‌که یک کودک به یک روزنامه‌فروش موفق تبدیل شود، می‌بایست مهارت‌های جسمی، شناختی و اجتماعی او توسعه و حساسیتش افزایش یابد. کودکان روزنامه‌فروش، به منظور مدیریت موفقیت‌آمیز تلاش و رقابت خود، در پی راهکارهای گوناگونی برمی‌آمدند. یکی از این راهکارها، عبارت معروف «فوق‌العاده! فوق‌العاده! شرح کامل...» بود که به منظور جلب توجه مشتری‌های احتمالی اتخاذ می‌شد. در اغلب موارد، در مورد خبرهای واقعی برای تأثیرگذاری فوق‌العاده روی مشتریان، تا حدی اغراق‌گویی می‌شد، اما این اغراق‌گویی فراتر از چارچوب اصلی خبر نمی‌رفت. (ص ۷۸)

روزنامه‌فروش‌ها اغلب به منظور این‌که بزرگسالان را متقاعد به خرید آخرین روزنامه‌شان کنند، ضمن این‌که وانمود می‌کردند گرسنه، سرد و خسته هستند، از حقه «آخرین روزنامه» بهره می‌بردند. هنگامی که با این حقه، مشتری روزنامه را می‌خرد و از دیدرس دور می‌شد، روزنامه‌ای دیگر بیرون کشیده می‌شد و این داستان دوباره تکرار می‌شد. کودکان روزنامه‌فروش، راه‌های زیادی برای متقاعد کردن مشتری‌ها به انعام دادن داشتند. آن‌ها اغلب با ادعای این‌که پول خرد ندارند، بقیه پول مشتری‌ها را از آن خود می‌کردند.